

• دریافت ۹۷/۱۰/۱۵

• تأیید ۹۸/۶/۲۹

حقیقت‌نمایی در البخلاء جاحظ (موردکاوی قصه‌های اهل مرو و خراسان)

حبیب آتش روز*، احسان اسماعیلی طاهری**

سیدرضا میراحمدی***، شاکر عامری****

چکیده

جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ق) نویسنده توانای قرن دوم و سوم هجری، یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های نثر عربی است که در حوزه‌های مختلف گیتی‌شناسی، نقد و ادبیات، موسیقی و جانورشناسی قلم زده است. او چندین اثر مشهور و جریان‌ساز دارد که «البخلاء» یکی از جذاب‌ترین آن‌هاست. جاحظ در این کتاب به‌طور ویژه موضوع بخل را به‌منزله مضمونی اجتماعی مورددقت و واکاوی قرار داده و آن را دستمایه کار خویش ساخته و قصه‌هایی از انسان‌های خسیس روایت نموده است. او بخش عمده‌ای از داستان‌های خود را به روایت‌های بخیلان اهل مرو و خراسان اختصاص داده که نشان می‌دهد این کتاب بی‌تأثیر از جریان شعوبیه، یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی آن دوران، نبوده است. جاحظ با توسل به این جریان داستان‌هایی می‌نگارد و به عجم‌ها نسبت می‌دهد که مبنای حقیقی ندارد؛ اما او ادیبی بلیغ و تواناست که این حکایت‌ها را در قالبی حقیقت‌نما به مخاطب ارائه داده و با وجود این که قصه‌ها از حقیقت تهی است و با قوه عقل و منطق همخوانی ندارد، خواننده باتوجه به کاربرد ابزارهای حقیقت‌نما از جانب نویسنده داستان را حقیقت می‌پندارد. این پژوهش نشان می‌دهد که اتکای جاحظ بر نوع قصه با رعایت ضوابط فنی و علمی آن، ایجاد فرایند استناد، دقت در توصیف اشیا و وصف مشروح آن‌ها فرآیندی حقیقت‌نما را ایجاد می‌کند و خواننده را به تصدیق حکایت‌های خود وامی‌دارد.

واژگان کلیدی: شعوبیه، البخلاء، جاحظ، مرو و خراسان، قصه، حقیقت‌نمایی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان
** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول)
*** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان
**** دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان

ha.atashrooz@semnan.ac.ir
taheri@profs.semnan.ac.ir
rmirahmadi@semnan.ac.ir
sh.ameri@semnan.ac.ir

۱. مقدمه

حقیقت‌نمایی یکی از ارکان اصلی آثار هنری و ادبی از قبیل قصه، فیلم، سریال، نقاشی، مجسمه‌سازی و غیره است که در آن ادیب / هنرمند ابزارها و سازوکارهایی را به کار می‌گیرد تا خواننده / تماشاگر، آن آثار را واقعی تلقی و با آن این‌همانی کند. مشهور است زمانی که برادران لومیر اولین فیلم تاریخ به نام ورود به ایستگاه قطار را به نمایش عمومی درآوردند، تماشاگران از ترس پا به فرار گذاشتند. در آن میان پیرزنی شجاع به طرف پرده سینما می‌رود و پرده را با عصا کنار می‌کشد و به آن‌ها می‌فهماند که این تنها یک فیلم است و حقیقت ندارد؛ این ماجرا نشان از حقیقت‌نمایی اثر هنری / فیلم دارد که تماشاگران گمان کردند قطار حقیقت دارد و به طرف آن‌ها می‌آید. بدین سان حقیقت‌نمایی شاخصه اصلی هنر و ادبیات است؛ تأثیرپذیری و خنده و گریه ما با خواندن و دیدن آثار ادبی و هنری نیز نشان از همین شاخصه مهم دارد. ادیب قصه‌پرداز به مانند فیلمساز از سازوکارهایی بهره می‌گیرد تا این حقیقت‌نمایی را به خواننده منتقل کند. قصه‌ای که نتواند چنین ابزارهایی را به کار گیرد، نمی‌تواند قصه‌ای فنی باشد و خیلی زود از طرف خوانندگان کنار گذاشته می‌شود؛ بنابراین حقیقت یا خیالی بودن داستان در یک اثر ادبی مهم نیست بلکه نحوه ارائه آن اهمیت دارد؛ یعنی نویسنده به گونه‌ای حقیقت‌نما روایت‌پردازی کند.

جاحظ، نویسنده توانای قرن دوم و سوم هجری، در آثار متعدد خود به این جنبه فنی اهتمام ورزیده است. او به‌ویژه در کتاب البخلاء که مهارت بالای او را در قصه‌پردازی نشان می‌دهد، سازوکارهای یک قصه فنی را به کار گرفته است. وی در این کتاب به‌طور خاص از بخل سخن گفته و بخش عمده‌ای از داستان‌ها را به ایرانی‌ها خصوصاً اهالی مرو و خراسان اختصاص داده است؛ درحالی‌که در آن عرب‌ها را بسیار کمتر متّصف به این صفت دانسته و قصه‌هایی اندک درباره بخل ایشان نقل کرده است و حتی برخلاف رویکرد کتاب و باتوجه به سبک پراکنده‌گویی نویسنده در

ادامه از خوراکی‌های عربی و کرم عرب‌ها هم سخن گفته است؛ پس نقش جاحظ آن است که نشان دهد این خوی در میان عرب‌ها اندک و در میان عجم‌های ایرانی به‌ویژه خراسانی‌ها و به‌طور خاص‌تر اهل مرو بسیار شایع است. از نظر او باید کرم عربی را ارج نهاد و بخل بیگانگان را به باد استهزا و انتقاد گرفت تا برتری عرب بر عجم ثابت شود (خفاجی، ۱۹۸۲م: ۳۱۳).

حاجری، مصحح این کتاب، بخش پایانی آن را - که به خوراکی‌های عربی اختصاص دارد و در نتیجه با بخل بی‌ارتباط است - دنباله نظریه شعوبیه‌ستیزی می‌داند و می‌گوید: «چون جاحظ، پس از ذکر داستان‌های گاه بلند و گاه کوتاه، احساس کرد که خواننده خود را ارضا کرده است، باز به بحث عرب‌گرایی و بزرگداشت سنت‌های عربی رومی‌آورد و به ذکر خوراکی‌های عرب و آیین‌های مربوط به آن‌ها می‌پردازد» (الحاجری، ۱۹۴۸: ۳۹)؛ بنابراین با توجه به این دیدگاه و مقاصد سیاسی پنهان جاحظ می‌توان قصه‌های البخلاء را عمدتاً خیالی و غیرواقعی دانست اما این قصه‌ها بیش از داستان‌های واقعی تأثیرگذار بوده و به هدف جاحظ که همانا تخریب عجم‌ها بوده جامه عمل پوشانده است و این توفیق از کار بست سازوکارهای حقیقت‌نمایی در قصه‌های کتاب به‌خصوص داستان‌های مربوط به مرویان و خراسانیان حکایت دارد. هدف از این پژوهش بررسی سازوکارهای حقیقت‌نمایی در این قصه‌هاست و در صدد پاسخگویی به سؤال ذیل ایم:

جاحظ از چه سازوکارهایی برای حقیقت‌نمایی قصه‌های اهل مرو و خراسان بهره گرفته و میزان توفیق او در این امر تا چه پایه بوده است؟

از منظر پیشینه تحقیق، اثر مشهور البخلای جاحظ از جهات زیادی مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته است. این پژوهش‌ها در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله است. از مهم‌ترین و مرتبط‌ترین آن‌ها می‌توان به ای موارد اشاره کرد: کتاب: «البخلاء للجاحظ: دراسة اسلوبية لغوية» از سعید مصطفی محمد. نویسنده در این کتاب بر

جنبه‌ واژگانی که یکی از نکات ارزشمند کتاب جاحظ است، تمرکز کرده و با رویکرد سبک‌شناسی سطح واژگانی کتاب را تحلیل کرده است. مقاله «المبتذل من خلال کتاب البخلاء للجاحظ: دراسة دلالية معجمية با همين رویکرد، واژگان مبتذل کتاب را واکاویده است. موضوع این مقاله که در مجله الممارسات اللغوية الجزائرية به چاپ رسیده بررسی واژگان غریب و ناآشنایی است که در این کتاب به کار رفته و غالباً از واژگان فارسی قدیم است. دیگر مقاله جاحظ و تحلیل ساختاری کتاب البخلاء از فدوا مالتی داگلاش با ترجمه ابوالفضل حری است. این مقاله نیز با نگاهی کلی گزارشی تحلیل‌وار از ساختار و زیربنای ساختاری اثر ارائه داده است. در ایران نیز پژوهش‌هایی درباره این کتاب مشهور در جریان است، مانند پایان‌نامه کارشناسی ارشد روح‌الله نصیری با عنوان بررسی طنز در کتاب «البخلاء» جاحظ در دانشگاه تربیت معلم تهران؛ یا مقاله‌ای با عنوان شخصیت بخیل در البخلاء از علیرضا محمدرضایی و دیگران که در مجله ادب عربی دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. این مقاله شخصیت بخیل و ویژگی‌های آن در کتاب «البخلاء» را با توجه به نظریه هوش هیجانی مطرح در حوزه روانشناسی بررسی کرده است.

با وجود اشاراتی که کتاب‌های تاریخ ادبیات و مقاله‌ها به رویکرد واقع‌گرایی نویسنده داشته‌اند، تاکنون ابزارهای این شیوه و سازوکارهایی که جاحظ برای نمایاندن حقیقت به کار می‌برد بررسی نشده است. در این پژوهش تلاش شده با رویکردی نو سازوکارهای حقیقت‌نمایی در البخلاء مطالعه گردد.

۲. البخلاء اثر جاحظ

بخل بن مایه‌ای مرکزی در هجویه‌سرایی بوده است و شاعر زمانی که مورد عنایت حاکم، ارباب یا صاحب قدرت و ثروتی قرار نمی‌گرفت، او را به انواع عیوب ریز و درشت ناسزا می‌گفت که بخل یکی از آن‌ها بود.

این بن‌مایه از روزگار جاهلی در اشعار شاعران پدیدار بوده است اما به‌دلیل ظهور دیرهنگام نثر، مضمون بخل در عصر عباسی در آثار منثور ظهور پیدا کرد. در نثر نیز هجو به‌مثابه یکی از مقاصد، مطرح بوده است، به‌ویژه نویسندگان شعوبیه که با اهتمام به این مضامین ناپسند سعی در تخریب و مذمت طرف مقابل داشتند.

این نحوه ظهور به دو شکل بود: در برخی از آثار مانند کتاب الفرج بعد الشدة یا نشوار المحاضرة تنوخی به‌گونه‌ای جزئی تنها در پاره‌ای از حکایت‌ها بروز می‌یافت؛ اما جاحظ با بهره‌گیری از دانش عظیم و قدرت شگرف ادبی خویش این بن‌مایه را در اثری مستقل دستمایه کار قرارداد و حکایت‌هایی مربوط به بخیلان را در البخلاء گرد آورد.

«البخلاء نام یکی از دلپسندترین آثار جاحظ در اخبار بخیلان و اهل صرفه‌جویی و قناعت است. او در این کتاب به بیان حالات گوناگون بخیلان، چه آنهایی که خود دیده و چه آنهایی که از دیگران شنیده، پرداخته است و حکایات بدیعی از مشاهیر آنان؛ از علماء و ادباء آورده است. همچنین برای اثبات نظریات خود مناظراتی میان کرم و بخل ترتیب داده است. جاحظ در این کتاب مطالب فراوانی از عادات و رسوم عرب را در باب خوردن غذا و پذیرایی از مهمانان آورده و کتاب خود را با رساله سهل بن هارون در بخل آغاز نموده است (فاخوری، ۱۳۸۹: ۴۲۱؛ ر.ک. زیدان، ۱۹۹۸: ۲۸۹).

وی کتاب البخلاء را در سال 250 هجری نگاشته است. در عصر جاحظ به‌دلیل تضاد طبقاتی و فقر حاکم بر جامعه، سخن از بخل و بخیلان رواج زیادی داشته است. جاحظ دارای طبعی شوخ بود و افزون بر آن قدرت بیان مطابق با مقتضای حال او نیز، سبب می‌شد تا در زمینه بخل و بخیلان قلم‌فرسایی کند» (ضیف، ۱۹۹۷: ۷۰۸).

محتوای کتاب حاضر نقد اخلاقی و اجتماعی است. این کتاب با مضمون فکاهی حکایاتی منثور، کوتاه و مستقل درباره اعمال و رفتار بخیلان دربردارد. اهداف جاحظ از نگارش بخلاء خندانند خواننده، آگاه‌سازی، به‌سخره‌گرفتن و ارشاد مردم بوده است. فکاهه و هزل با بسامد بالایی در بخلاء به‌کار رفته است تا جایی که می‌توان آن را

کتاب لطائف و طرائف نامید (عبدالساتر، ۱۹۹۸: ۱۰). این کتاب به‌رغم اهمیتش تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده است.

۳. شعوبیه

شعوبیه یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی دوران عباسی است که پس از سیاست‌های مداوم و مستمر نژادپرستانه عرب‌ها شکل گرفت. دین مبین اسلام با شعار برابری و مساوات در میان ملت‌ها رواج یافت و مسلمانان غیرعرب دائماً با تمسک به کلام الهی «انّ اکرمکم عندالله اتقاکم» (حجرات / ۱۳)، خواستار برابری عرب‌ها و دیگر امت‌ها بودند؛ اما «با دور شدن از عصر پیامبر (ص) این پیام آسمانی نیز به‌تدریج به‌دست فراموشی سپرده شد و گرایش‌های نژادپرستانه در میان فاتحان عرب به‌شدت رواج یافت» (انوشه، ۱۳۶۳: ۳۹)؛ از این‌رو جریانات اجتماعی متعددی پدید آمد. از مهم‌ترین این جریانات شعوبیه بود که در روزگار عباسی فعالیت جدی خود را شروع کرد. تاریخ‌نگاران عرب درخصوص پیدایش شعوبیه معتقدند: «آن آزادی که عباسیان به موالی و عجم‌ها داده بودند، سبب ایجاد و گسترش روحیه ناسیونالیستی در میان آنان شد تا جایی که به‌صورت سازمان‌های خطرناک علیه حکومت عباسی تبدیل شدند و وزیران و نویسندگان ایرانی دربار خلافت نیز به حمایت آنها می‌پرداختند» (عطوان، ۱۹۸۴: ۱۴۹).

این جریان هرچند تنها با ایران مرتبط نبود ولی غالباً در میان آن‌ها شایع شد و در ایران کسانی سربرآوردند که خواهان بازگشت به دوران پیش از اسلام یا اجرای مفاهیم ناب اسلامی چون برابری میان عرب و عجم بودند. «نخستین قیامی که پس از کشته شدن ابومسلم با هدف خونخواهی او شکل گرفت، قیام سنباد بود. این قیام در سال ۱۳۶ق، چند ماه پس از کشته شدن ابومسلم روی داد» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۹۸). به روایت طبری سنباد فردی مجوس از توابع نیشابور بود و چون ظهور کرد بر

نیشابور، قومس و ری تسلط یافت، وقتی به ری رسید خزینه‌های ابومسلم را گرفت (طبری، ۱۳۹۰، ۱۱: ۴۷۱۵). پس از او کسانی دیگر نظیر بابک خرمین و جز او به دادخواهی کردند که فعالیت‌های آنان عمدتاً بی‌نتیجه ماند و سرکوب شد.

جریان شعوبیه به سرعت وارد ادبیات شد و ادیبان عقاید خود را در شعر و نثر بازنمایی کردند. در ارتباط با جریان سیاسی- اجتماعی شعوبیه ادیبان و شاعران دو دسته شدند. دسته اول که دارای اصالت ایرانی بودند، به ترویج فرهنگ و تمدن ایرانی اهتمام ورزیدند و بوق تبلیغاتی عجم‌ها شدند. در مقابل دسته نخست، ادبای عرب نیز با ذکر محاسن عرب‌ها و معایب عجم‌ها مقابله فرهنگی و ادبی با آن‌ها را آغاز کردند؛ از جمله این ادبا جاحظ بود که در دسته دوم به مقابله با ایرانیان شعوبیه‌گرا و تخریب عجم‌ها همّت گمارد. «جاحظ با زردشت و زردشتیان میانه خوبی ندارد؛ لحن گفتار او و موضوع‌هایی که برای بحث برگزیده، سخت ناپسند و خشونت‌آمیز است. مثلاً بنابه باور زردشت، گربه را شیطان، و موش را خدا آفریده است» (جاحظ، ۵: ۳۱۹)؛ بول گربه در دریا ده‌هزار ماهی را می‌کشد (همان، ۵: ۳۲۱)؛ زردشت با چنین عقلانیتی، مردم را به این می‌خواند که با مادران خود زناشویی کنند، با بول وضو گیرند، نایی برای شوهران سفر کرده برگزینند و «سوراسنب» (درباره این کلمه که گویا بر جشن پاک شدن زن دلالت داشته است، نک. همان، ۵: ۶۰۶) برپا کنند. سبب پیروزمندی زردشت نیز آن بود که جامعه ایرانی به تباهی و فساد مطلق در غلطیده بود؛ چندان که ناگزیر به پذیرفتن مجوسیت شدند؛ از این روست که می‌بینیم اولاً دین زردشت تنها در فارس و جبال و خراسان که همه فارس‌اند رواج یافته و ثانیاً هیچ‌کس نیست که دین خود را رها کند و به آیین زردشتی درآید (همان، ۵: ۳۲۴-۳۲۶)؛ بنابراین آنچه گفتیم می‌توان جاحظ را یکی از نویسندگان جناح مقابل شعوبیه یعنی عرب‌ها تلقی کرد که در نوشته‌های خود آشکارا و غیرآشکارا به تخریب ایرانیان اقدام کرده است.

۴. سازوکارهای حقیقت‌نمایی

در این بخش از مقاله در طی چهار عنوان ذیل ابزارهای حقیقت‌نمایی در کتاب البخلاء را بررسی و تحلیل می‌کنیم و قصه‌های مرو و خراسان را موردکاوی خواهیم کرد.

۴-۱. توده‌گرایی

توده‌گرایی و توجه به زندگی توده از ابزارهای مهم حقیقت‌نمایی است؛ زیرا یک ادیب واقعگرا باید همه‌جانبه‌نگر باشد و تلاش او برای نشان دادن توده مردم - که غالباً در آثار ادبی پیدا نیستند - و حضور کمتری دارند، نشان‌دهنده این است که نویسنده هرآنچه را که هست به تصویر کشیده؛ این موضوع اثر او را مقبول جلوه می‌دهد. این مفهوم در اندیشه‌های نظریه‌پردازان واقعگرا موردتوجه بوده است. لوکاچ می‌گوید: «کار هنری باید به‌عنوان بازتاب زندگی اجتماعی منظور گردد. هنرمند رئالیست همواره سعی دارد زندگی را به آن شکلی که واقعا هست نمایش دهد نه به آن شکلی که باید باشد» (لوکاچ، ۱۳۷۳: ۱۲۷)؛ از همین رو نویسنده واقعگرا توده مردم را رکن اصلی داستان خود در نظر می‌گیرد و حالات و سلوک و حوادث زندگی آنان را بازمی‌نماید.

جاحظ نویسنده‌ای عمل‌گرا و واقعگراست و در اثر خود یعنی البخلاء به عامه‌گرایی توجهی ویژه داشته است. سبک و رویکرد واقعگرایی جاحظ به‌گونه‌ای سرآغاز فعالیت‌های واقعگرایانه بعد از او به‌خصوص در نثر قرن چهارم یعنی آثار ابوالحسن تنوخی و سپس نزد مقامه‌نویسان و دیگران شد؛ بدین واسطه ادبیات صرفاً از توجه به زندگی بزرگان و شاهان دوری جست و خواص‌گرایی جای خود را به عامه‌گرایی داد. گرایش جاحظ به عامه و مردم کوچه و بازار از عوامل مهم حقیقت‌نمایی اوست که متأثر از تقابل با جریان شعوبیه و ابزاری برای تخریب ایرانی‌ها شد به‌ویژه در قصه‌هایی که از اهل مرو و خراسان روایت می‌کند. جاحظ در این قصه‌ها نه تنها به‌مثابه واقعگرایی صرف بلکه تحت‌عنوان واقع‌نمایی با به‌کارگیری آنچه در زندگی توده مردم می‌گذشت، تلاش زیادی برای اثبات و باورپذیری مسائل و ایده‌های خود کرد.

وی نخست مضمونی عامه‌پسند یعنی بخل را برای تخریب اهالی خراسان و مرو انتخاب کرده است. انتخاب چنین مضمونی فراگیری یک صفت و پذیرش آسان آن از جانب خوانندگان را به دنبال دارد؛ آن‌هم مضمونی که در ادبیات عربی و در نزد عرب‌ها مدام نکوهیده می‌شود. نویسنده سعی کرده تا با انتساب آن به ایرانی‌ها به‌خصوص اهل خراسان، به‌منزله پایگاه اصلی جریان‌های شعوبیه‌گرای ایرانی، علاوه بر این که هیجانان شعوبیگری و اهداف آن را به منصفه ظهور برساند، تصویری زشت و ناپسند اما حقیقت‌نما از آنان برای همیشه باقی بگذارد؛ بنابراین جاحظ با مؤلفه توده‌گرایی چه در انتخاب مضمونی عام و همگانی (بخل) و چه در انتخاب روایت‌ها از توده مردم و ارتباط آن با طبقات عام جامعه خراسان و مرو، این حقیقت‌نمایی را عرضه داشته است.

او در این کتاب رفتار روزمره مردم عادی و خلق کوچه‌بازار را روایت کرده نه افراد خاص یا خواص مردم تا مبدا گمان رود که جاحظ برحسب فلان نیت سیاسی و فلان مقصود ادبی و رقابت و کینه‌ای که با آن افراد خاص دارد و... به تخریب آنان اقدام کرده بلکه عموم مردم و طبقات پایین جامعه را مدنظر داشته است. هرچند جاحظ که به برتری قومی عرب‌ها معتقد بود با ذم و هجو سران شعوبیه، که از خواص بودند، می‌توانست مستقیماً هیجانان خود را پاسخ دهد اما چون با این شکل مستقیم موردقبول مخاطب واقع نمی‌شد؛ از این رو او چنین نکرد بلکه با نشانه گرفتن عوام و توده عجم هم به مقصود خود که تخریب عجم‌ها بود نائل شد و هم این که ضربتی سخت بر پیکر شعوبیه وارد کرد و آن‌ها را به بدترین صفت متصف گردانید و تأثیر منفی بسزایی در روند رشد و ترقی فرهنگی این جریان نهاد. جاحظ در واقع با استفاده از همین توده‌گرایی که به حقیقت‌نمایی روایت‌های او منجر می‌شود به چنین مقصودی رسید. وی با این که روایت‌های خواص قابل دسترس‌تر بود، به درون زندگی مردم عادی رخنه و سلوک بخل‌آمیز ایشان را روایت کرد.

اگر مستقیماً وارد این قصه‌ها بشویم این توده‌گرایی کاملاً در ظاهر و زبان و معنای قصه‌ها آشکار است. شخصیت‌های قصه‌های جاحظ جزو توده‌مردمند و حتی جاحظ و راویان هم نام آن‌ها را نمی‌دانند. قصه‌ها به کلّ مردم خراسان منتسبند و جاحظ هم در حوادث و هم در سطح واژگانی و تعابیر این توده‌گرایی را مجسم ساخته است. او با واژگانی چون «زعم أصحابنا أن خراسانية» (جاحظ، ۲۰۰۵: ۴۷)؛ یا «قال رجل منهم» (همانجا)؛ یا با کاربرد واژه «اهل» که آشکارا همگانی بودن و توده‌گرایی را نشان می‌دهد مانند «دخلت علی رجل من أهل خراسان» (همان: ۴۹)، «من أعاجیب أهل مرو» (همان: ۵۳)، این توده‌گرایی را نشان می‌دهد؛ بنابراین شخصیت‌های داستان‌های اهل مرو و خراسان جملگی نکره‌اند و با نام‌های کلی چون خراسانی یا مروزی یا شیخ و رجل معرفی می‌شوند و نام دقیقی از ایشان ذکر نمی‌شود. این عملکرد از جانب جاحظ نشان‌دهنده توده‌گرایی است و توده‌گرایی نیز از ابزارهای حقیقت‌نمایی است تا همان‌گونه که گفته شده با این ترفند هدف اصلی خود را که همانا تخریب عجم‌ها و مقابله با جریان شعوبیه است دنبال کند. جاحظ با این کلمات و تعابیر کلی سرانجام به‌گونه‌ای استهزآمیز نتیجه‌ای کلی و شمولگرا می‌گیرد. او که در انتهای یکی از حکایت‌ها، ماجرای چراغ و فتیله و چوبی که در آن برای صرفه‌جویی در روغن چراغ به‌کار رفته است، روایت می‌کند: «ففی تلك اللیلة عرفْتُ فضل أهل خراسان، علی سائر الناس وفضل أهل مرو علی سائر أهل خراسان» (جاحظ، ۲۰۰۵: ۴۹).

بدین‌سان شخصیت‌هایی که جاحظ روایت می‌کند، انسان‌هایی هستند که نام و نشانی ندارند و در قصه‌های جاحظ تنها نمایندگانی از خراسان و ایران به‌شمار می‌آیند و این تصور را که این صفت از فلان فرد خاص باشد دفع می‌کند. به‌نظر می‌رسد هدفی که جاحظ برای آن تلاش کرده - گذشته از پرهیز از دشمن‌تراشی برای خویش - آن بوده تا نشان دهد این صفت نه برای فلان شخص خاص که نام او را بردم بلکه برای تمامی خراسانی‌ها و عجم‌هاست و بدین‌واسطه حقیقت‌نمایی را با به‌کارگیری توده به کرسی نشانده است.

۴-۲. فرآیند استناد

از دیگر سازوکارهای حقیقت‌نمایی در البخلای جاحظ فرآیند استناد است. جاحظ در قرن سوم و در شهر علمی و ادبی بصره شخصیتی معتزلی مسلک شناخته می‌شد. او به بحث و استدلال و برهان که لازمه اهل اعتزال است پایبند بود؛ پس تردیدی نیست که در آثارش جانب استدلال و استناد را رها نسازد و بدون ایجاد فرآیندی استدلالی قصه‌هایش را روایت نکند؛ بنابراین وی همسو با رویکرد علمی و اندیشگانی خود قصه‌هایی را که از اهل مرو و خراسان نقل کرده مستدل و مستند ساخته است. از آنجا که هدف نهایی او تخریب عجم‌ها بود، با استفاده از ابزاری نیرومند مثل استناد، برای واقعیت‌نمایی و نگارش داستانی هرچه شبیه‌تر به واقعیت، این فرآیند را ایجاد کرده است.

«جاحظ همچون یک داستان‌نویس، طرح اصلی داستان‌های خویش را برپایه مشاهدات و تجارب خود بنا کرده، و صحنه و تصاویر و مکالمات را از خود نوشته است. حکایت‌های البخلاء گاه از روی ترس و یا احترام، به شخصیت‌های واقعی نسبت داده نشده است؛ چراکه شناساندن آنها، چیزی بر لطف داستان نمی‌افزوده ولی گاهی اوقات نیز جاحظ شخصیت حقیقی داستان را به اسم، نام برده است» (ذکاوتی، ۱۳۷۳: ۳۷).

جاحظ در قصه‌هایی که از بخل مردم خراسان و اهل مرو روایت کرده، به هیچ‌وجه جانب استناد را رها نکرده و قصه‌هایش را مدام مستند ساخته و آن‌ها را به شخصیت‌ها و راویانی که برای او روایت کرده‌اند منتسب کرده است. ربط‌دادن ماجراها به راویان یا شخصیت‌های واقع‌نما یا گونه‌نما (تیپ‌مانند) خود از عوامل حقیقت‌نمایی در داستان است. به‌طورکلی «عامل شخصیت یکی از عناصر عینیت‌دهنده به زندگی اجتماعی قصه است و شاید به همین دلیل است که آندره ژید گفته است که هرگز عقیده‌ای را مگو مگر از طریق شخصیت» (براهنی، ۱۳۴۸: ۲۴۴). خیلی از ما

انسان‌ها زمانی که قصد داریم دروغی باورپذیر را به دیگران منتقل کنیم، به نحوی که مخاطب ما باور کند و انکار نکند، معمولاً آن را از زبان فردی نقل می‌کنیم و می‌گوییم فلان فرد چنین گفته یا استنادسازی را استدلالی برای صحت مدعای خود می‌کنیم. کاری که جاحظ صورت داده و پیوسته داستان‌هایش را از زبان فردی که یا از یاران یا فردی معتبر و مشهور در قصه‌گویی است روایت می‌کند و بدون ایجاد این فرآیند قصه‌ای را روایت نمی‌کند.

از جمله روایانی که جاحظ این قصه‌ها را بدان‌ها منتسب می‌کند، یاران و دوستانش هستند. او با عبارت «قال أصحابنا» - که یک کلیشه‌ی روایی مرسوم برای آغاز داستان در نثر روایی جاحظ است؛ مانند تعبیر «زعموا» در نزد ابن مقفع یا تعبیر «حدَّثنا» در نزد مقامه‌نویسان یا تعبیر «بلغنی» در نزد راوی هزارویک شب یعنی شهرزاد - بسیاری از قصه‌ها را از زبان یاران خود نقل کرده است؛ مانند زمانی که می‌گوید: «قال أصحابنا، يقول المرورزی للزائر إذا أتاه، وللجليس إذا طال جلوسه» (جاحظ، ۲۰۰۵: ۴۵)؛ یا زمانی که می‌گوید: «زعم أصحابنا أن خراسانية تراقوا في منزل...» (همان: ۴۷).

در اینجا جاحظ حکایات را فی البداهه آغاز نکرده بلکه پیش از روایت فرآیند استناد را صورت داده و آن را با عبارت مشهور خود «قال أصحابنا» شروع کرده است؛ «قال مشایخنا» تعبیری دیگر برای ایجاد فرآیند حقیقت‌نمایی از جانب نویسنده است. وی زمانی که قصه‌ی روایت‌شده بسیار شگفت‌انگیز باشد، آن را به شیوخ و اساتید خود نسبت می‌دهد؛ زیرا پذیرش قول منتسب به ایشان راحت‌تر است و مسلماً آنان به عجایب امور وقوف بیشتری دارند.

او برای نمونه بیان می‌دارد: «ومن أعاجيب أهل مرو ما سمعناه من مشایخنا علی وجه الدهر وذلك أن رجلاً من أهل مرو كان لا يزال يحجّ ويتجر...» (همان: ۵۳)؛ در اینجا به‌مانند «اصحابنا» از تعبیر «مشایخنا» بهره‌جسته و قصه‌ی روایت‌شده را مستند ساخته است.

در مجموع البخلای جاحظ از حقیقت‌نمایی بیشتری نسبت به کتاب‌های دیگر چون هزارویک شب یا کلیله و دمنه برخوردار است و راوی آن نظام‌مندی و دقتی خاص دارد و خود از یاران و اساتید جاحظ است، یارانی که افرادی پیرو منطق و اهل اعتزالدند. جاحظ با چنین روندی سعی می‌کند خواننده را به تصدیق وادارد و شک و شبهه‌اش را در حقیقی بودن یا نبودن داستان به حداقل برساند.

گاهی اوقات صفت راویانی که جاحظ از آن‌ها روایت می‌کند، از تعبیر نسبتاً عام «أصحابنا» جزئی‌تر و خاص‌تر می‌شود و به همان نسبت فرآیند حقیقت‌نمایی در داستان او برجسته‌تر و پذیرش داستان‌های روایت‌شده با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد مانند زمانی که می‌گوید: «حدَّثنی مؤیس بنُ عمران، قال...» (جاحظ، ۲۰۰۵: ۴۷)؛ یا زمانی که می‌گوید: «حدَّثنی عمر بن نهیوی» (همان: ۴۵) و به‌همین ترتیب زمانی که شخصیت‌های دیگری را به‌مثابه راوی انتخاب می‌کند مثلاً وقتی می‌آورد: «قال ثمامة» (همان: ۴۶) یا «قال خاقان بن صُبیح» (همان: ۴۸)؛ بدین ترتیب جاحظ در انتخاب راویان از کلی مانند أصحابنا یا مشایخنا به سمت و سوی گزینش استنادی جزئی پیش می‌رود و شخص راوی را عیناً ذکر می‌کند و درجه حقیقت‌نمایی را در داستان افزایش می‌دهد.

برخی اوقات جاحظ در مستندسازی روایت‌های خویش از این هم فراتر می‌رود و قصه‌های خود را به راویانی که نزد مردم از اعتماد و اطمینان بالاتری برخوردارند و جزو افراد مشهور به حساب می‌آیند، ارتباط می‌دهد؛ مانند شخصیت ابراهیم نظام یا ابراهیم بن سندی یا شاعر مشهور دوره عباسی، ابونواس اهوازی. در این حالت‌ها فرآیند استناد بسیار برجسته‌تر می‌شود و از راویان آشنا و مشهور استفاده می‌گردد. ناگفته نماند که در بخش قبلی نیز راویان افراد واقعی و شناخته‌شده‌ای چون «عمر بن نهیوی» و «خاقان بن صُبیح» بودند اما گاهی این شهرت بسیار بیشتر و راویان افرادی مطرح‌تر شمرده می‌شوند که به همان نسبت حقیقت‌نمایی هم تقویت می‌گردد؛ مانند

زمانی که می‌گوید: «حکی أبو اسحاق بن سیار النظام عن جاره المروزی» (همان: ۶۲). او در چند موضع روایت‌هایش را از ابواسحاق نظام روایت کرده که جاحظ مدعی است مستقیماً با او سخن گفته و ماجراهای بخل‌آمیز مرویان را برایش حکایت کرده است. نه این‌که صرفاً تکیه جاحظ بر واسطه‌ها از این روایات بوده باشد بلکه راویان جاحظ عمدتاً افرادی معتبر و موثق و از کسانی هستند که به ادعای جاحظ مستقیماً حکایت‌ها را بدون هر گونه واسطه‌ای از ایشان دریافت کرده است.

در مواردی نیز از شیوه مشاهده که درجه استناد آن از نقل و شنیدار بیشتر است، بهره برده و خود همچون شاهد عینی ماجرا آن را روایت کرده است؛ مثلاً آنجا که می‌گوید: «و کنت فی منزل ابن اُبی کریمه وأصله من مرو، فرأنی أتوضأ..» (همان: ۴۵). جاحظ در این حکایت نیز خود شاهد عینی رخداد بوده و آن را پسندیده و سپس روایت نموده است: «رأیت أنا حماره. منهم، زهاء خمسين رجلاً، يتغدون علی مبادل بحضرة قرية الأعراب، فی طریق الکوفة، وهم حجاج. فلم أر من جميع الخمسين رجُلین یا کلا ن معاً، وهم فی ذلك متقاربون، یحدّث بعضهم بعضاً. و هذا الذی رأیتُهُ منهم من غریب ما یتفق للناس» (همان: ۴۷)؛ دو تعبیر کنت و رأیت نشان‌دهنده حضور جاحظ به‌مثابه شاهد ماجرا و روایت آن برحسب مشاهده شخصی است. این شیوه حکایت از حقیقت‌نمایی بیشتری برخوردار است.

واقع‌نمایی جاحظ در قصه‌هایی که از اهل مرو و خراسان نقل می‌کند به‌گونه‌ای است که با استفاده از واژگان و حتی تعابیر فارسی حلقه اتصال این قصه‌ها را به عجم‌ها قوی‌تر می‌کند؛ مثل زمانی که از ابراهیم‌بن سندی قصه‌ای نقل می‌کند: «کان علی ربع الشاذروان شیخ لنا من أهل خراسان... غیر أن کان فی غداة جمعة یحمل معه مندیلاً فیهِ جردقتان، و قطع لحم سکباج مبرّد» (همان: ۵۶)؛ یا وقتی داستان مردی از مرو را حکایت می‌کند که بارها مهمان مردی عرب در بصره شده بود و پیوسته او را به مرو دعوت می‌کرد؛ اما چون مرد عرب به مرو رفت، مرد ایرانی از

شناختن او سر باززد. مرد عرب، یک‌به‌یک دستار و ردا و عبا از تن درمی‌آورد تا شاید مرد ایرانی، دوست عرب خود را به‌یاد آرد ولی او سرانجام گفت: «اگر از پوست بارون (بیرون) آیی، شناسمت» (ر.ک. حاجری: ۱۹۴۸ م: ۲۲). جاحظ بدین واسطه و با تکرار این جمله فارسی به‌تأکید روشن می‌سازد که مرد خسیس بی‌گمان ایرانی خالص بوده که به زبان فارسی صحبت می‌کند و قول او را مستقیماً بدان شخصیت اسناد داده است.

۳-۴. توصیف مشروح و دقیق

هرگاه نویسنده یا ادیب یا سفرنامه‌نویس به‌دقت چیزی را توصیف کند و به تصویر بکشد، به‌نوعی فرآیند واقع‌نمایی را اعمال می‌کند؛ زیرا بدین واسطه خواننده گمان می‌کند حادثه حقیقت دارد که با این دقت و جزئی‌نگری توصیف شده است، خواه آن واقع کذب محض باشد خواه حقیقت محض. پاینده به این شاخصه اشاره می‌کند: «هم‌چنین انتخاب مکان‌های واقعی یا شبه‌واقعی و توصیف مشروح آن مکان‌ها به‌نحوی که خواننده بتواند خود را در آنجا تصور کند، به تقویت واقعیت‌نمایی در رمان منجر می‌شود» (پاینده، ۱۳۹۴: ۲۷۹). توصیف مشروح و دقیق یکی از ابزارهای واقع‌نمایی آثار روایی محسوب می‌شود؛ بنابراین عجایب‌نامه‌نگاران و نویسندگان داستان‌های خیال‌انگیز برای این که فرآیند واقع‌نمایی را ایجاد کنند، مدام به شیوه توصیف مشروح و دقیق روی می‌آورند تا خواننده گفته‌های آن‌ها را تصدیق کند.

گفتیم جاحظ برای این که در هدف خود یعنی تخریب عجم‌ها پیروز شود، از واقع‌نمایی استفاده کرده است. او به این منظور مجموعه‌ای از ابزارها را به‌کار گرفته که یکی از مهم‌ترین آن‌ها توصیف مشروح و دقیق است. جاحظ در بسیاری از مواضع داستانی خود سعی کرده تا با تصویرپردازی‌های دقیق و بیان جزئیات، خواننده را به این گمان برساند که شیء موصوف واقعی است یا دست‌کم در وقوع رخداد موصوف

شکی به خود راه ندهد تا خواننده با اطمینان خاطر و اعتماد به نویسنده داستان را مطالعه کند. قصه‌های اهل مرو و خراسان با این که موجز و کوتاه‌اند اما نویسنده همه جوانب یک شیء را سنجیده و از بیان جزئیات امور غافل نبوده است؛ مثلاً او در توصیف بخل شخصی خراسانی که راوی آن ابراهیم بن السندی است با دقت تمام عمل کرده و در جایی از آن حکایت می‌نویسد: «غیر أنه كان في غداة كل جمعة يحمل معه منديلاً فيه جردقتان، وقطع لحم سكباج مبرّد، وقطع جبن، وزيتونات، وصرّة فيها ملح وأخرى فيها أشنان، وأربع بيضات، ليست منها بدّ ومعه خلال» (جاحظ، ۲۰۰۵: ۵۶). جاحظ در اینجا به صورت نمایشی آن شیخ بخیل خراسانی را توصیف کرده، این توصیف از بس دقیق و دارای تمام جزئیات است، کاملاً سازوکارهای یک صحنه سینمایی را در خود دارد. او در این توصیف لوازم و وسایلی را که آن شیخ به همراه دارد، به دقت تمام تصویر کرده است. جزئی‌نگری جاحظ به قدری است که از میزان نانی که شیخ در دستمال خود نگه داشته و طبیعتاً باید از دید مخفی باشد و از مقدار گوشت و حتی از تعداد نبات‌ها و تخم‌مرغ‌ها هم اطلاعات دقیق و مشروح به خواننده می‌دهد و هم این که از ذکر دقیق عنصر زمان نیز غافل نبوده است. این شگرد در نزد جاحظ دقیقاً به مثابه همان چیزی است که رئالیست‌ها اعمال می‌کنند و به تقویت واقع‌نمایی او کمک کرده است. وی در ادامه در توصیف همین شیخ بیان می‌دارد: «فإن أتاه أكل كل شيء معه، وكل شيء أتى به. ثم تخلل وغسل يديه. ثم يمشی مقدار مائة خطوة، ثم يضع جنبه، فينام إلى وقت الجمعة. ثم ينتبه فيغتسل، ويمضي إلى المسجد، هذا كان دأبه كل جمعة» (همان: ۵۷). چنین عملکردی از جانب جاحظ این تصور را ایجاد می‌کند که او در حال نقل داستانی واقعی است. توصیف مشروح نویسنده با بیان جزئیات مسلماً ذهنیت واقع‌نمایی را نزد خواننده تحکیم می‌بخشد.

جزئی‌نگری جاحظ و ورود او همچون یک کاوشگر اجتماعی و روانشناسی در

روحیات و اخلاقیات مرویان و خراسانی‌ها به‌حدی است که به موارد بسیار نادر از صفات و معایب بخل‌آمیز ایشان هم اشاره می‌کند و این نشان از جزئی‌نگری نویسنده و واقع‌نمایی او دارد؛ مثلاً با دقتی شدن در رفتار مرغ و خروس خراسانی آن‌ها را نیز به این صفت متصف می‌گرداند؛ همچنان‌که نحوهٔ راه‌رفتن و استفاده از کفش را به‌شکلی که کمترین صدمه و آسیب به کفش وارد شود، با دقت تمام به تصویر می‌کشد: «إن أناساً من المرأوة إذا لبسوا الخفاف في الستة الأشهر لا ينزعون فيهما خفافهم، يمشون على صدور أقدامهم ثلاثة أشهر وعلى أعقاب أرجلهم ثلاثة أشهر، حتى يكون كأنهم لم يلبسوا خفافهم إلا ثلاثة أشهر مخافة أن تتجرد نعال خفافهم أو تنقب» (همان: ۶۲). در اینجا با وجود این که موضوع به‌طور کلی نشان از جزئی‌نگری و توصیف مشروح و واقع‌نمایی نویسنده دارد، از واژگان و تعابیری نظیر «أناساً» استفاده می‌کند که بیانگر این خصلت در بین برخی از اهالی مرو است نه همهٔ آن‌ها؛ زیرا اگر به همه نسبت می‌داد با عقل و منطق همخوانی نداشت. جاحظ علت این کار را با مفعول له «مخافة» بیان می‌کند به این معنا که ایشان این کار را از ترس این که کفششان کهنه نشود یا برای آن که قسمت پایینی آن سوراخ نشود انجام می‌دهند. کلاً جاحظ تا چیزی را به‌درستی تبیین نکرده و زوایای آن را برای خواننده نگشوده، ره‌ایش نمی‌سازد؛ او همچنین با ذکر اعداد و بیان جزئیات یک شی و ورود به زوایای ناشناخته و مبهم آن تلاش زیادی برای واقع‌نمایی روایت‌های خود کرده است.

۴-۴. قصه‌پردازی منطقی (اکسیون)

یکی دیگر از سازوکارهای مورد استفاده برای حقیقت‌نمایی در قصه‌های اهل مرو و خراسان در کتاب «البخلاء»، اکسیون است که در قالب طرح یا پیرنگ ارائه می‌گردد. «اکسیون عبارت است از حادثه یا مجموعه حوادثی که به‌طور منظم و منطقی در داستان اتفاق می‌افتد و در مجموع پیرنگ داستان را به‌وجود می‌آورد» (رضی‌زاده،

(rasekhoon.net). آکسیون که بر طرح استوار است، حوادث را براساس یک رابطه منطقی و علی می‌چیند و این فرآیند خودبه‌خود به حقیقت‌نمایی حادثه روایت شده منجر می‌گردد؛ بنابراین «طرح داستان نوعی قاب‌بندی و نقشمایه‌ای است، دربرگیرنده وقایع و رویدادهای پیاپی که قانون علت و معلولی در آن مستتر باشد. طرح، چارچوب داستان را شکل می‌دهد و ساختار کنش‌ها و حوادث داستانی را براساس نظم و به کمک شخصیت‌هایی می‌ریزد» (بارونیان، ۱۳۸۹: ۲۳۱). اصولاً شکل روایی یا شیوه قصه‌پردازی در یک اثر از عوامل حقیقت‌نمایی است. حال اگر این قصه‌پردازی به صورت فنی و با طرحواره‌ای منطقی یا آکسیونی فعال ارائه شود، درجه حقیقت‌نمایی به مراتب افزایش می‌یابد و میزان تصدیق خواننده بیشتر می‌شود.

چنان‌که دانستیم جاحظ نویسنده‌ای شعوبیه‌ستیز بوده و به برتری عرب‌ها بر عجم‌ها به‌ویژه ایرانیان اعتقاد داشته است. او آثار و نوشته‌هایی در این زمینه دارد که می‌توان مهم‌ترین نوشته‌اش را در این باب رساله «فضل السودان علی البیضان» یا بنابر روایتی دیگر «فخر السودان علی البیضان» دانست. جاحظ این کتاب را در سایه بلاغت شگرف و قدرت ادبی خود به مضمون مفاضله و برتری سیاهان یا همان عرب‌ها بر سفیدها یا به عبارتی دیگر همان ایرانی‌ها پرداخته است. این اثر با وجود امتیازات ادبی نویسنده مسلماً او را تا حدود زیادی در تخریب عجم‌ها ناکام ساخته است؛ زیرا ساختار قصه‌گونه‌ای ندارد و خواننده سخنان شعارگونه نویسنده را به‌سختی باور می‌کند؛ به‌همین سبب انتخاب نوع ادبی قصه برای بیان مضمون و ایده مبارزه با شعوبی‌گری و هجو عجم‌ها در کتاب البخلاء او را در گام اول پیروز ساخته و به هدف خود رسانده است. در گام دوم نگارش قصه‌ای منطقی با چارچوب علیت و منطق داستانی و دیگر سازوکارها که در ادامه بحث خواهیم کرد، از جانبی دیگر فرآیند حقیقت‌نمایی این قصه‌ها را تقویت کرده است. کاری که جاحظ در داستان‌های بخل اهل خراسان و مرو به آن همّت گماشته و تلاشش به ثمر رسیده و بیش از دیگر

نوشته‌هایش توانسته در طعن و گزش شعوبیه موفّق و اثرگذار باشد، به همین حقیقت‌مانندی برمی‌گردد که قصه‌پردازی و منطقی‌بودن داستان یا به عبارتی آکسیون نقش بی‌بدیلی در آن ایفا می‌کند.

جاحظ در داستان‌پردازی‌هایش درباره‌ی اهل مرو و خراسان رابطه‌ی علیّت و ساختار منطقی را لحاظ کرده و قصه‌ای منسجم و هدفمند خلق کرده است که کمتر می‌توان بر آن ایراد و نقصی وارد کرد. این قصه‌ها با وجود موجز بودن دارای طرحی منطقی و نظام‌مند هستند و میان بخش‌های آن‌ها ارتباط و پیوندی مستحکم برقرار است. جاحظ بدین واسطه و با طرحواره‌ی منطقی و منسجم تلاش خود را برای نگارش داستانی هرچه شبیه‌تر به واقع به‌ثمر نشانده است؛ مانند زمانی که می‌نویسد: «وکنْتُ فی منزل ابن اُبی کریمه واصله من مرو، فرأنی أتوضأ من كوز خزف فقال سبحانه الله، تتوضأ بالعذب والبئر لك معرضة، قلت: ليس بعذب، إنما هو من ماء البئر، قال: فتفسد علينا كوزنا بالملوحة! فلم أدر كيف أتخلص منها» (جاحظ، ۲۰۰۵: ۴۵).

در این قصه جاحظ با قیدکردن نام راوی و دیگر ضروریات یک داستان از قبیل موضوع و شخصیت و حادثه و هدف و همچنین ترتیب و نظم منطقی داستان، خواننده را به این پندار می‌رساند که آنچه روایت می‌شود حقیقت دارد؛ هرچند در اصل، سند و مبنای تاریخی برای آن وجود نداشته باشد. این داستان مینی‌مال از تمامی عناصر یک داستان برخوردار است و جاحظ از هیچ کدامشان غفلت نکرده است. از جهت زمانی نظم قاعده‌مندی در آن جریان دارد و داستان از نقطه‌ای شروع و به نقطه‌ای ختم می‌گردد و از پراکندگی به‌دور است و ایده‌ی اصلی داستان یعنی بخل در آخرین فقره و عبارت داستان برجسته شده و القای این ایده برای مخاطب در یک سیر صعودی ارائه شده است که با بیشترین تأثیر خواننده را رها می‌سازد. در واقع کتاب البخلاء با این‌که از نظر بسیاری بر شوخی و مطایبه استوار است اما این مطایبه در زبان و سبک جاحظ آشکارا به‌کار گرفته نشده و نویسنده از سازوکارهای یک طنزنویس - که

عمدتاً با به بازی گرفتن رویدادهای روایت‌شده، قصه‌هایی خیالی و مشوّش با سازوکارهایی غیر منطقی می‌نگارد- استفاده نکرده است بلکه مانند یک نویسنده واقع‌گرا و با جدّیت تمام از سازوکارهای رئالیسم بهره گرفته و این ساختار، خودبه‌خود به واقع‌نمایی قصه‌ها منجر می‌شود.

حقیقت‌نمایی در داستان‌های اهل مرو و خراسان به‌گونه‌ای است که خواننده با وجود مطایبه‌آمیز بودن، آن‌ها را تصدیق می‌کند و عقل آن را می‌پذیرد؛ زیرا ساختار این قصه‌ها انتزاعی نیست و با حالات و سلوک بخیلان همخوانی و با منطق زندگی ایشان مطابقت دارد؛ مانند داستان جالب او در خصوص خرید چراغ که می‌نویسد: «زعم أن خراسانیة تراقفوا فی منزل، وصَبَرُوا عَنِ الْإِرْتِفَاقِ بِالْمِصْبَاحِ، مَا أَمَكْنَ الصَّبْرُ، ثُمَّ إِنْهُمْ تَنَاهَدُوا وَتَخَارَجُوا. وَأَبَى وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَنْ يَغْنِيَهُمْ وَأَنْ يَدْخُلَ فِي الْغَرَمِ مَعَهُمْ. فَكَانُوا إِذَا جَاءَ الْمِصْبَاحُ شَدُّوا عَيْنِيهِ بِمَنْدِيلٍ! وَلَا يَزَالُ وَلَا يَزَالُ الْوَن كَذَلِكَ إِلَى أَنْ يَنَامُوا، وَيُطْفِئُوا الْمِصْبَاحَ، فَإِذَا أَطْفَأُوا أَطْلَقُوا عَيْنِيهِ» (همان: ۴۷).

این نادره‌ای از نوادر خراسانی‌ها که جاحظ روایت می‌کند، هرچند سبب اعجاب و شگفتی خواننده می‌شود اما باورکردنی و قابل‌پذیرش است؛ زیرا حکایت با ساختاری منطقی همراه است و نکته‌ای که نشانه ضعف نویسنده در داستان‌پردازی باشد، در آن دیده نمی‌شود و حتی در پایان هم یادآوری می‌کند که بعد از خاموش کردن چراغ چشم او را باز می‌کنند و از ذکر این نکته غافل نیست. او در این قصه همگانی بودن خساست تمامی آن دوستان خراسانی را نشان می‌دهد، هم فردی که با خرید چراغ موافقت نکرد و هم دوستان او که او را بدین خاطر و از روی خساست مجازات کردند؛ اما این محور در شخصیتی که از پرداخت مبلغ برای خرید چراغ امتناع ورزید، بیشتر ظهور یافته و این خاصیت یک قصه فنی است که یک شخصیت در داشتن یا نداشتن یک صفت نسبت به دیگران برجسته‌تر است و یک نویسنده بلیغ معمولاً از هم‌سطح‌انگاری میان شخصیت‌ها می‌پرهیزد. به‌طورکلی جاحظ در طراحی داستان‌های البخلای با

به‌کارگیری عناصر مختلف داستانی به‌شکلی منطقی و عاقلانه عمل کرده است. پیرنگ داستان او کاملاً قابل قبول و منسجم است. شخصیت‌هایی که به‌کار می‌گیرد از تمامی طیف‌های جامعه هستند. شهرهایی که متصف به بخلد هم از عرب‌هاست و هم از عجم‌ها و هم از شهری که جاحظ در آن زندگی می‌کند یعنی بصره و قصه «أهل البصرة من المسجديين» نمونه بارز آن است. این قضیه ادعای شعوبیه‌ستیزی جاحظ و هدف صرفاً سیاسی او را کمرنگ کرده و در هاله‌ای از ابهام قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که تنها با زیرکی می‌توان آن را کشف کرد؛ مثلاً خواننده با زیرکی باید درک کند که جاحظ در هنگام روایت بخل اهالی مرو و خراسان بر خساست و رذالت آن‌ها به‌منزله صفتی نکوهیده انگشت می‌گذارد؛ حال آن‌که بخل را در نزد اهالی بصره یک شیوه پسندیده و نشانه اقتصاد و قناعت‌گری ایشان تلقی می‌کند؛ بنابراین با این که پشت پرده این حوادث هدف سیاسی و شعوبیه‌گری بوده اما جاحظ با تسری بخل به تمامی شهرها و ادوار و شخصیت‌ها این اتهام را از خود دور ساخته است و خواننده را به این حقیقت می‌رساند که نیت خاصی پشت پرده این داستان‌ها نیست بلکه او به‌صورت داستان‌نویسی واقع‌گرا عمل کرده و هر جا که نشانه‌ای از بخل بوده آن را روایت کرده است؛ خواه در سرزمینی عجم باشد یا در دیار عرب.

۵. نتیجه

۱. قصه‌های جاحظ به‌ویژه درباره اهالی مرو و خراسان عمدتاً از واقعیت به‌دور و از حقیقت تهی هستند و این تصور واقع‌گرایی که از زمان قدیم خوانندگان از قصه‌های او به‌دست آورده‌اند، ناشی از به‌کارگیری سازوکارهای واقع‌نمایی در کتاب است و جاحظ برای این که روایت‌هایش تأثیرگذار باشد، این سازوکارها را به‌کار گرفته و قصدش در تخریب عجم‌ها و تضعیف شعوبیه در کتاب البخلاء محقق شده است.

۲. باتوجه به شواهد و مستندات موجود مبنی بر خیالی بودن این قصه‌ها و هدف

سیاسی پنهان - که مصححان و تحلیل‌گران کتاب نیز بر آن صحّه گذاشته‌اند و همچنین این‌که خیال‌پردازی لازمهٔ یک اثر ادبی است و نمی‌توان آن‌را عیب شمرد - باید میان آنچه خیال محض است و آنچه خیال واقع‌نماست فرق قائل شد. جاحظ نویسندهٔ توانای قرن دوم و سوم توانسته است در قصه‌های خود از ابزارهای متعدد واقع‌نمایی استفاده کند و سوز‌های روایی خویش را بسیار نزدیک به واقع بنگارد.

۳. جاحظ برای ایجاد فرآیند واقع‌نمایی از ابزارهای متعددی بهره گرفته است از جمله: تشریح زندگی روزمرهٔ مردم یا همان توده‌گرایی، ایجاد فرآیند استناد و منتسب‌ساختن روایت‌ها به راویانی معتبر و مشهور، به‌کارگیری توصیفات مشروح و دقیق از موصوفات، ایجاد فرآیند آکسیون و ایجاد ضوابط فنی و علیّی در داستان و جز این‌ها.

۴. جاحظ با وجود استفاده از این ابزارهای واقع‌نمایی تا حدّ امکان از ابزارهای خیال‌انگیز دوری می‌کند؛ حتی برای پرهیز از این کار آرایه‌های ادبی را بسیار ناچیز می‌شمرد و سعی کرده از جادهٔ اعتدال و منطق بیرون نرود. او با این‌همه ابزارهای واقعیت‌نمایی را به‌مثابه بنیانی‌ترین اصل داستان‌های خود به‌کار گرفته و این حاکی از توانایی او در نگارش قصه‌های واقع‌نما و محقق‌ساختن اهداف و مقاصد سیاسی است.

۵. جاحظ برای حقیقت‌بخشی بیشتر به حکایت‌هایش در عبارت‌هایی که از زبان عجم‌ها و ایرانی‌ها نقل می‌کند، برخی از کلمات فارسی را نیز می‌گنجاند.

منابع

- بارونیان، حسن، ۱۳۸۹، شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.
- براهنی، رضا، ۱۳۹۳، قصه‌نویسی، تهران: انتشارات نگاه.
- پاینده، حسین، ۱۳۹۴، گشودن رمان، تهران: مروارید.
- جاحظ، ابی‌عثمان عمرو بن بحر، ۲۰۰۵، کتاب البخلاء، تحقیق: أحمد العوامری و علی الجارم، بیروت: دارالکتب العملیة
- _____، ۱۹۴۸، کتاب البخلاء، تحقیق: طه الحاجری، مصر: دارالمعارف.
- _____، ۱۹۹۸، کتاب البخلاء، تحقیق: عباس عبدالساتر، بیروت: دارالهلال.
- - خفاجی، عبدالمنعم، ۱۹۸۲، ابوعثمان جاحظ، قاهره: دارالمعارف.
- ذکاوتی، علیرضا، ۱۳۶۷، جاحظ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ضیف، شوقی، ۱۹۹۶، تاریخ الأدب العربی، قاهره: دارالمعارف.
- فاخوری، حنا، ۱۳۸۹، تاریخ ادبیات عربی، تهران: توس.
- فرای، ریچارد، ۱۳۶۳، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمدبن جریر، ۱۳۷۵، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: أساطیر.
- لوکاچ، جورج، ۱۳۷۳، درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه پوینده، تهران: انتشارات نقش جهان.
- مسعودی، ابوالحسن، ۱۳۶۵، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

Abstract**Truth in Al-Bukhlal Ja'zah
(The case of stories from Marv and Khorasan)**

Habib Atashrooz*
 Ehsan Esmaili Taheri**
 Sayyed Reza Mirahmadi***
 Shaker Ameri****

Jahiz (255-160C), the great author of the second and third century Hijri, is one of the most prominent Arabic prose figures in different fields of archeology, critique and literature, music and zoology. He has several famous works that "Al-Bukhlal" is one of the most fascinating. In this book, Jahiz specifically focuses on the subject of stinginess as a social theme and has made it a work of his own and narrated stories from stingy people. He devoted most of his stories to the narratives of the parsimonious people of Marv and Khorasan, which shows the effect of the Shoobiyeh's school, one of the most important political events of that era, on his work. Jahiz, by resorting to this flow, writes stories that does not have a true basis and relates them to the Ajams. However, he is a belletrist and capable of presenting these narratives in a truthful form to the audience. And although the stories are empty of the truth and do not fit with reason and logic, the story is considered true by reader using the means of truth On the author's part. This research shows that by relying on the type of story with respect to its technical and causal criteria, the creation of the citation process, the accuracy of the description of objects and the detailed description, he has made a process of truth-making, and the reader is required to confirm his narratives.

Keywords:

- * phd student Of Semnan University. (Corresponding author)
 ** Assistant professor Of Semnan University.
 *** Assistant professor Of Semnan University.
 **** Associate Professor Of Semnan University.

ha.atashrooz@semnan.ac.ir
 taheri@semnan.ac.i
 rmirahmadi@semnan.ac.ir
 Sh.ameri@semnan.ac.ir